

وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۱۱ / ۰۵ / ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۲۸ خرداد ۱۳۹۵

عنوان : شناخت اصل ضرورت

«بسمه تعالی»

شناخت اصل ضرورت

آیا تا به حال به این موضوع اندیشیده اید که چه عاملی در پیدایش اولیه عالم نقش دارد؟ اصل علت یا اصل ضرورت؟

در ابتدا باید بفهمیم منظور از «ضرورت» چیست؟ به طور مثال گاهی در محاورات گفته میشود «این کار ضرورت دارد.» یا در متون علمی پس از بحث پیرامون یک مطلب عنوان میکنند «این موضوع ضرورت دارد.» یا در یک متن حقوقی که روی آن کار میکنند میگویند «این متن ضرورت دارد.» باید واژه «ضرورت» و «ضرورت» را از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار دهیم و به منشأ آن پردازیم. لغت «ضرورت» از جمله به «بودن»، «بایست»، «ناگزیر»، «لاجرم» و «آنچه از آن رها نشود» معنی شده است.

و عند اهل السلوک هی ما لابد للإنسان فی بقائه و یسمی حقوق النفس. (لغتنامه دهخدا، ذیل لغت «ضرورت».)

«ضرورت» در نزد اهل سلوک عبارت است از چیزی که هستی او را تا ابد تضمین میکند. لازم است بدانیم ریشه «ضرورت» از حوزه منطقی است.

اما در تعریف «ضرورت» گفته شده هرگاه نسبت حامل و محمول یا موضوع و محمول یا حتی مبتدا و خبر از نظر ادب به حدی شدید و تنگاتنگ باشد که یک هزارم لحظه انفکاک، جدایی و انقطاعی بین آنها نباشد آن را ضرورت نامند. به این معنی که هرگاه کسی گفت فلان چیز ضروری است؛ یعنی این از آن موضوع به هیچ وجه جدا نخواهد بود؛ مثلاً وقتی میگوییم «الله»، معنی «الله» هنوز کامل نیست؛ چه وقت تمام می شود؟ آن وقتی که بگوییم «الله واحد است»؛ یعنی تکمیل معنی الله در لغت واحد تمام میشود. یا وقتی میگوییم «الله عالم» «عالم» تکمیل الله است و بر او حمل و پیوستش داده اند و از نظر منطقی «الله» موضوع و حامل، و «عالم» محمول آن است. پس یافتیم ضرورت از سه رکن حامل (اسم فاعل)، محمول (اسم مفعول) و حمل (مصدر) درست میشود.

اما از کتبی که در منطقی نوشته شده اند میتوان به لثالی، مقدمه شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری (اعلی الله مقامه)، و منطقی ارسطویی معروف به حاشیه ملا عبدالله اشاره کرد که در هر یک از این منابع لغت «ضرورت» متفاوت تقسیم شده است و ما در این گفتار به دو قسم آن اشاره می کنیم: یکی ضرورت ازلی و دیگر ضرورت ذاتی؛ ضرورت ازلی، ضرورتی است که یک محمول برای خود ذات موضوع، بدون هیچ قید و شرطی ضرورت دارد. (اسفار، ج 1، ص 157؛ نهایة الحکمة، ص ۷۰.) برای فهم این مطلب بلا تشبیه میتوان به آتش و حرارت مثال زد که حرارت عین آتش است و آتش عین حرارت. محال است حرارت آتش را غیر از آتش بدانید؛ یعنی این دو از هم جدا نیستند؛ نام این ضرورت است. در واقع، ضرورت ازلیه بی نیاز است و خود در عین خود است. جود او عین اوست، عین او جود اوست.

یا هنگامی که میگوییم «الله واحد»، محمد رسول الله (ص) یا «علی ولی الله (ع)، الفاطمة عصمة الله (س)»؛ به این معنی است که هر جا الله هست، واحد هم هست. هر جا محمد (ص) هست، رسول الله هم هست. هر جا علی (ع) هست، ولی الله هم هست. هر جا فاطمه (س) هست، عصمت الله هم هست. این جملات، ضروری ازلی اند؛ یعنی هیچگاه موضوع از محمول جدا نیست و همیشه با یکدیگر و همراه هم هستند.

اما اگر ضرورت یک محمول برای ذات یک موضوع به شرط وجود آن (یعنی در حین موجود بودن موضوع) ثابت باشد به آن «ضرورت ذاتی» گویند؛ مثلاً وقتی گفته میشود «انسان انسان است»، این ضرورت ذاتی است؛ یعنی یک موضوع آن ضرورت دارد.

بهبه‌بارت دیگر، ضرورت ذاتی به این معناست که محمولی بر ذات یک شیء حمل شود، به گونه‌ای که خود ذات موضوع برای پذیرش آن محمول کافی باشد که در این صورت، چون محمول از خود ذات موضوع برآمده است، از آن ذات جدایی ناپذیر بوده، برای آن ضروری است. اما در این نوع از ضرورت، چون خود ذات موضوع، واجب الوجود و قائم به ذات خود نیست، تا وضع ذات آن، مساوی وجود داشتن آن باشد، باید حتماً همراه با ذات آن (که موضوع است)، وضع و حالت موجودیت آن را در نظر گرفت وگرنه (بدون در نظر داشتن حال موجود بودن آن...) معدوم و نابود می‌شود و لذا چیزی نخواهد بود تا دارای ذات باشد و محمولی بر ذات آن حمل شود.

از دیگر مواردی که میتوان برای ضرورت ذاتی مثال زد، زادن طفل از بطن مادر است. به این معنی که مادر وقتی باردار میشود ذاتاً این بارداری به مادر اطلاق میشود و ضرورت دارد که وقتی موعدهش فرا میرسد این بار را به زمین نهد یا مانند عدد چهار که زوج بودن ضرورت ذاتی آن است. حال، با توجه به توضیحاتی که در مورد لغت ضرورت داده شد و همچنین به دو قسم از اقسام ضرورت اشاره شد به پرسش اول این گفتار میپردازیم و آن اینکه چه عاملی در پیدایش اولیه عالم نقش دارد؟ اصل علت یا اصل ضرورت؟

اصولاً یکی از اساسی‌ترین اشکالاتی که در امر خلقت مطرح شده این است که چرا حضرت اله باید عالم را خلق کند؟ آیا او نیاز به این فاعلیت داشت که جهان را آفرید؟ در این زمینه میان بزرگان و دانشمندان غربی و فلاسفه متأله اختلاف است؛ به خصوص در مورد علت این پیدایش که به موضوع توحید برمی‌گردد. بعضی از ماتریالیستها در نظرات خود هرگونه علت را برای ایجاد جهان منکر شده‌اند و اصل ضرورت ذاتی را مطرح نموده‌اند. به این معنی که آنها معتقدند خلقت حضرت اله ضرورت ذات اوست؛ یعنی نعوذبالله او نمی‌توانسته که خلق نکند! عقیده ماتریالیسم‌ها بر این موضوع تأکید میکند که آنچه در عالم پیدا شدند، از ضرورت نه از علت؛ یعنی هرگاه موعده چیزی فرارسید منفجر می‌شود. با این نظر اراده و قدرت صدرصد از حضرت حق سلب می‌شود. در حالیکه فلاسفه الهیون معتقدند حضرت اله عنایت نمود، اراده نمود و خلق کرد.

اما چه تفاوتی میان قدرت و ضرورت است؟ «القدرة إن كان فعل و إن كان لم يفعل!»
ضرورت حالت یکنواخت دارد! اگر کهکشان، گیاهان، منظومه‌ها، درختها، مراکز نوری و پیدایش انسان از ضرورت پیدا شوند، نه فرمان و خواسته اصل است و نه مشیت و اراده. اما اگر ممکنات با قدرت حق پیدا شوند، مشیت، اراده، خواستن و خواستن مطرح میشود.

اما آیا خواستن‌ها بهترند یا خودکارها؟ خواسته‌ها. چرا؟ اگر بخواهد حق به حق دار برسد، از خودکار حق به حق دار نمیرسد؛ حجم‌ها یعنی ظاهرها آرامند اما اگر قدرت باشد، آن هم قدرت حکیمانه، اینجا حجمها آرام نیستند بلکه دلها آرام اند! اینکه خداوند پیامبر را پیامبر قرارش داد، این از ضرورت نیست، این از قدرت است. چرا؟ با قدرت علمی دریافت که احمد، احمد است. با قدرت علمی دریافت فاطمه فاطمه(س) است. با قدرت علمی دریافت علی، علی(ع) است و مولانا حجتین الحسن(ارواح العالمین له الفداء) امام زمان است. نام این قدرت است. از قدرت علی(ع) پیدا شد. از قدرت فاطمه(س) پیدا شد. از قدرت رسول... (ص) پیدا شد، از قدرت امام جعفر صادق(ع) پیدا شد؛ پس قدرتها هستند که آرامشها را ایجاد میکنند، ولی ضرورتها حجمها را درست میکنند! این تفاوت بین ضرورت و قدرت است. (استاد موسوی، نقطه الهدایة، ص304).

از وجهی دیگر، اصل ضرورت در برابر اصل علت الهیون است. در علیت سه اصل نهفته است: 1. قدرت، 2. احتمال امساک، 3. حکمت. علت می‌تواند بدهد، می‌تواند ندهد و امساک کند، اما قدرت و امساک او بیهوده نیست، با حکمت است. هرجا حکمتش اجازه دهد، می‌دهد؛ هرجا حکمتش اجازه ندهد، نمی‌دهد. درحقیقت، اصل علت هم قدرت در پیدایش عالم را در نظر گرفته، هم امساک را و هم حکمت را! اکنون از شما مخاطبان عزیز می‌پرسیم، ذره‌ای به تفکر روید که: آیا آفرینش با اصل علیت سازگارتر است یا با اصل ضرورت ذاتی؟

اما ما در ابتدای این گفتار «ضرور» را لایب، ناگزیر و رهانشدن تعریف کردیم. اگر بخواهیم برای این رهانشدن مصداقی در نظر بگیریم در این خصوص به ارتباط تنگاتنگ میان شیخ انصاری و حاج ملاهادی سبزواری(اعلی‌الله مقامهما) اشاره می‌کنیم. نکته‌ای از این دو شخصیت بزرگوار که یکی قطب فقه و دیگری قطب فلسفه بودند نقل شده. گویند در ایامی شیخ انصاری(اعلی‌الله مقامه) به مشهد مشرف شده بودند که از آستان ثامن الأئمه بهره بگیرند. در سومین روزی که در حرم مقدس حضرت رضا(ع) تشریف داشتند یک‌باره شیخ انصاری(اعلی‌الله مقامه) دید یک اعجوبه ای وارد صحن مقدس میشود، جلو رفت و فرمود: «صباح النور» حاجی پاسخ داد: «صباح الخیر» فرمود: «من الإین إلى الإین»؛ «از کجا می آیی به کجا میروی؟» فرمود: «از یار می آیم، به سوی یار میروم.»

فرمود: «نامتان چیست؟» فرمود: «هادی ام.» فرمود: «نشناختمت.» فرمود: «اهل سبزوارم.» فرمود: «باز هم نشناختمت.» فرمود: «اگر خدا قبول کند، حاج ملاهادی سبزواری ام.» فرمود: «آن فیلسوف تویی؟» فرمود: «بله!» شیخ انصاری با آن عظمت فرمودند: «حالا میتوانم من از شما یک تقاضایی بکنم؟ میل دارم که ما با هم یک مبادله علمی بکنیم. یک روز من ناب فقه را به شما تدریس کنم، یک روز هم شما ناب فلسفه را به من تعلیم بده.» حاجی پذیرفت بعد از آن منزلی کرایه کردند، یک روز از صبح تا ظهر، بعدازظهر تا غروب، بعد از نماز مغرب و عشا تا نیمه‌شب شیخ انصاری فقه را به حاجی تدریس میکرد، روز بعدش حاجی سبزواری به همین صورت فلسفه را به شیخ تعلیم می‌دادند. شیخ انصاری در دورانی که زعامت حوزه نجف را بر عهده داشتند، سه سال تمام در درس فلسفه حاجی شاگردی کردند؛ سه سالی که به لحاظ کیفیت از بیست سال هم بالاتر بود، چون وقتی که از صبح تا ظهر، بعد از ظهر تا غروب، از غروب هم تا نیمه‌شب این‌گونه درس خوانده شود، هر روزش به قدر یک ماه بار علمی دارد. در طول این مدت از حوزه نجف به شیخ نامه می نوشتند و درخواست می‌کردند که به حوزه بازگردند، ایشان هم در جواب مینوشت: «غرق یارم، یار مرا رها نکند.» پس از سه سال که هر دو اشباع شدند، حاجی به سبزوار بازگشت و شیخ هم به نجف رهسپار شد.

اما ارتباط این دو شخصیت چنان مستحکم بود که نقل شده بعد از این مدت اگر کسی به سبزوار خدمت حاجی می‌رسید و عازم نجف بود، از ایشان می پرسید «وقتی به نجف رسیدم اول به که سلام بدهم؟» ایشان می‌فرمود: «اول به استاد من سلام بده، سپس به حضرت علی(ع).» باز در نجف که خدمت شیخ می آمدند می‌گفتند: «آقا، ما می‌خواهیم به مشهد برویم.» می‌فرمود: «اول بروید به استاد من در سبزوار سلام بدهید، بعد به خدمت امام رضا(ع) بروید چون میدانم حساب چیست.» همین‌طور در حلقه درسی شیخ انصاری در نجف تا نام حاجی را می‌بردند، یک‌مرتبه شیخ از جا برمی‌خاست، دست‌هایش را روی سر می‌گذاشت، به زمین می نشست، باز بلند میشد و به زمین می نشست و حاجی هم همان، هرگاه که نام شیخ را استماع میکرد این‌گونه می‌فرمود: «بأبی أنت و أُمی فداک.»

احترام علمی این بزرگواران این بوده، حال ببینید ما کجاییم و آنها کجايند؟ آنها غرق در علم و صاحب علم می‌شوند تا حدی که «حمله غرق یارم، یار مرا رها نکند!» را بر زبان جاری می‌کنند، اما در عوض هستند کسانی که تصور می‌کنند فرضاً با چهار کلمه علمی به جایی رسیده و با خود می‌گویند دیگر ما تمام علوم را در اینجا داریم ولی بدانند در حق خود جفا می‌کنند، با این‌همه نعمتی که آن را نادیده می‌گیرند! پس ضرورت یعنی رها نشدن، بایست و هست و مصداق آن را در ملاقات این دو بزرگوار یافتیم.

پانویس: ضرورت دارای اقسامی است: ضرورت ازلی، ضرورت ذاتی، ضرورت وصفی، ضرورت وقتی، ضرورت به شرط محمول.

منبع: رساله های واجب و امکان حاصل تدریس جلد اول اسفار و رساله هود حاصل سخنرانی سال 1376 هـ ش
استاد دکتر سیدعلی موسوی